

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



نقش نخبگان در عدم تثبیت دموکراسی در ایران در دوره اصلاحات (۱۳۸۴-۱۳۷۶)

مینو سلیمی

استاد راهنما

دکتر علی ساعی

استاد مشاور

دکتر حمیدرضا جلایی پور

پایان نامه برای دریافت کارشناسی ارشد رشته مطالعات فرهنگی

تیرماه ۱۳۸۹

تامی الفاظ جهان را در اختیار داشتیم

و آن نکفتیم که بجا آید

چرا که تنها یک سخن

یک سخن در میانه نبود

آزادی...

«شالو»

## چکیده

در این پژوهش نقش نخبگان در عدم تثبیت دموکراسی در ایران در دوره اصلاحات مورد مطالعه قرار گرفته است. در این دوران با وجود تکیه بر گفتمان اصلاح طلبی و دموکراسی خواهی، تثبیت دموکراتیک اتفاق نمی افتد. عوامل متعددی در عدم تثبیت دموکراتیک در این دوران نقش داشته اند که در این پژوهش به نقش نخبگان اصلاح طلب درون حاکمیت پرداخته می شود. پژوهش حاضر در صدد پاسخگویی به این سوال است که، چرا با وجود حضور نخبگان اصلاح طلب در حاکمیت در دوره اصلاحات، تثبیت دموکراسی رخ نداده است؟ برای داوری در باب فرضیات، از روش تحلیل تطبیقی در دو سطح درون دوره ای با تکنیک تحلیل روایتی و بین دوره ای از طریق روش توافق استوارت میل استفاده کرده ایم. یافته های این پژوهش نشان می دهد که در این دوران به دلیل غلبه نهایی اقتدارگرایان بر اصلاح طلبان شرایط مذاکره و سازش جهت پذیرش قواعد دموکراتیک را که منجر به توازن قدرت در صورت بندی نخبگان حاکم می گردد، فراهم نمی شود. توازن قدرت در کنار انسجام ساختاری و ارزشی سبب غلبه نیافتن یک جناح بر جناح دیگر و سازش و مصالحه نخبگان با یکدیگر می شود. در اثر انسجام ساختاری و ارزشی طبقه حاکمه ای شکل می گیرد که از هر حیث از منابع قدرت به صورت برابری برخوردار بوده و شرایط را برای تثبیت دموکراتیک فراهم می سازند. فقدان انسجام ساختاری و ارزشی میان اصلاح طلبان درون حاکمیت در کنار به هم خوردگی توازن قدرت، سبب عدم تثبیت دموکراتیک و بازگشت اقتدارگرایان در این دوران شد.

**کلید واژه ها:** اصلاح طلبان، اقتدارگرایان، انسجام ساختاری و انسجام ارزشی، تثبیت دموکراتیک،

توازن قدرت، نخبگان

## تقدیر و تشکر

سپاس بی کران بر همه عزیزانی که در مسیر تعالی انسان ها مخلصانه و عاشقانه گام می نهند، آموزگاران و معلمین ارجمندی که قطره قطره وجود خویش را در قالب علم و دانش به من آموختند. خاصه استادان معظمی که در انجام این تحقیق مرا یاری رساندند، استاد راهنمایم جناب آقای دکتر علی ساعی که فقط خود می داند چه زحمت ها که برای من نکشیدند و سزاوار شاگردیم دانستند. تمام آنچه را که از ایشان آموختم درس هایی است که در راه زندگی به کار می آید. از استاد مشاور جناب آقای دکتر حمیدرضا جلایی پور بسیار سپاسگزارم که با تواضع تمام نقص های کارم را به من یادآور شدند و همیشه با امیدی که به من دادند روشنایی بخش مسیر پژوهش ام شدند. از استادان داورم دکتر محمد جواد غلامرضا کاشی و محمد رضایی که بر من منت نهادند و کارم را خوانده و بر غنای کارم افزودند بسیار ممنونم. از جناب آقای دکتر هاشم آغاجری برای راهنمایی های ارزنده شان سپاسگزاری بی کران دارم. از همسرم که نمی دانم با چه کلام شیرینی از او تشکر کنم، ممنونم. و در نهایت از تمامی دوستانی که همیشه جویای چند و چون کار من بودند و من را دلگرم می کردند، بسیار سپاسگزارم.

## فهرست مطالب

شماره صفحه	عنوان
آ	چکیده
ب	تقدیر و تشکر
۱	فصل اول
۱	طرح مسئله
۴	سوال تحقیق
۴	ضرورت تحقیق
۵	فصل دوم
۵	پیشینه تجربی و نظری تحقیق
۵	پیشینه تجربی
۲۲	ادبیات نظری تحقیق
۲۲	تئوری روستو
۲۴	تئوری هانتینگتون
۲۶	تئوری فیلد، هیگلی و برتن
۲۸	تئوری اشمیتز و تری کارل
۳۰	تئوری حسین بشیریه
۳۲	فصل سوم
۳۲	دستگاه نظری پژوهش
۳۳	فرضیات تحقیق
۳۶	فصل چهارم
۳۶	روش تحقیق
۳۶	تحلیل داده های تاریخی
۳۷	واحدهای تحلیل
۳۷	واحدهای مشاهده
۳۸	فصل پنجم
۳۸	تحلیل تجربی
۳۸	تحلیل درون دوره ای
۳۸	دوره اول اصلاحات ( ۱۳۸۰ - ۱۳۷۶ )

فهرست مطالب

شماره صفحه	عنوان
۳۸	عدم توازن قدرت
۴۱	انسجام ساختاری
۴۵	انسجام ارزشی
۴۹	عدم تثبیت دموکراتیک
۵۰	جمع بندی تحلیل درون دوره ای دوره اول اصلاحات
۵۲	دوره دوم اصلاحات (۱۳۸۰ تا ۱۳۸۴)
۵۲	عدم توازن قدرت
۵۳	انسجام ساختاری
۵۶	انسجام ارزشی
۵۹	جمع بندی تحلیل درون دوره ای دوره دوم اصلاحات
۶۰	تحلیل بین سیستمی
۶۰	داوری در باب فرضیه اول
۶۱	داوری در باب فرضیه دوم
۶۲	داوری در باب فرضیه سوم
۶۴	فصل ششم
۶۴	نتیجه گیری
۶۴	دلالت تئوریک
۶۸	محدودیت ها
۶۸	سخنی با پژوهشگران
۶۸	سخن آخر
۶۹	منابع
۷۲	چکیده انگلیسی
۷۳	عنوان انگلیسی

## فصل اول

### طرح مسئله

دموکراسی به عنوان شیوه ای برای حکومت در مقابل سایر شیوه های حکومت بهترین شیوه برای مدیریت جامعه است. دموکراسی حکومتی بر مبنای تصمیم گیری جمعی است. در این حکومت نمایندگانی از سوی اکثریت مردم انتخاب می شوند، تا برآنان حکومت کنند. نمایندگان برگزیده مردم پس از مشورت و بررسی طولانی، قوانینی را تصویب کرده و به آگاهی مردم می رسانند؛ و بدین وسیله آزادی و برابری در جامعه ایجاد می شود (لیبی، ۱۳۸۸: ۳۲). دموکراسی فرایند ایجاد تغییرات سیاسی در جهت دموکراتیک سازی رژیم اقتدارگراست. این فرایند از سه مرحله زیر گذر می کند: شکست رژیم اقتدارگرا؛<sup>۱</sup> - گذار دموکراتیک؛<sup>۲</sup> - تثبیت دموکراتیک.<sup>۳</sup> مرحله اول متضمن فروپاشی ساختارهای رژیم اقتدارگراست. مرحله دوم تغییر و حرکت از ساختارها و فرایندهای اقتدارگرا به ساختارها و فرایندهای جدید است. مرحله سوم زمانی رخ می دهد که این ساختارها و فرایندهای جدید نهادینه شوند؛ یعنی گروه های مهم جامعه، نهادهای سیاسی مستقر را پذیرفته، از قواعد بازی دموکراتیک تبعیت کنند. مردم بیاموزند که دموکراسی روشی برای اجتناب از جباریت و دفع استبداد بدون خشونت و خون ریزی است. بدین ترتیب استقرار نظام دموکراتیک در مرحله سوم دموکراتیزاسیون رخ می دهد (ساعی، ۱۳۸۶: ۱۲).

در جامعه امروزی ایران تحقیق درباره مسئله دموکراسی از ضرورت و اهمیت علمی و اجتماعی خاصی برخوردار است. مردم ایران در طول یک قرن اخیر هزینه های زیادی برای دستیابی به نظام سیاسی دموکراتیک پرداخته اند. ایرانیان دموکراسی خواهی خود را در برهه های مختلفی از تاریخ معاصر، چون انقلاب مشروطه (۱۲۸۵)، نهضت ملی صنعت نفت (۳۲-۱۲۳۷) با استقرار دولت دکتر مصدق و انقلاب اسلامی (۱۳۵۷) با استقرار جمهوری اسلامی نشان داده اند. در دوم خرداد ۱۳۷۶ با روی کار آمدن اصلاح طلبان، دموکراسی خواهی اوج بیشتری گرفت. این در حالی است

---

<sup>1</sup> - Regime Breakdown

<sup>2</sup> - Democratic transition

<sup>3</sup> - Democratic consolidation

<sup>۴</sup> - در دوم خرداد ۱۳۷۶ اصلاح طلبان با پیروزی در انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری و با به قدرت رسیدن سید محمد خاتمی به عنوان رئیس جمهور با پیش از ۲۰ میلیون رای توانستند وارد عرصه حاکمیت می شوند و پس از آن، اکثریت مجلس ششم و نخستین شورای شهر تهران را نیز به دست آوردند. این جریان به جنبش دوم خرداد منسوب گشت و هشت سال کنترل دولت و همچنین چهار سال اکثریت نمایندگان مجلس ششم را در اختیار داشت. در انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ خروج کامل اصلاح طلبان از قدرت را در پی داشت. اصلاح طلبان قبل از آن در انتخابات شورای شهر دوم شکست خوردند و در انتخابات هفتمین دوره مجلس شورای اسلامی با رد صلاحیت گسترده کنار گذاشته شدند.



که با وجود مولفه های قدرتمندی چون اصلاح طلبی، دموکراسی خواهی، مشارکت سیاسی و آزادی در دوران اصلاحات و بر اساس مراحل فرایند دموکراتیزاسیون در این دوره؛ تثبیت دموکراتیک اتفاق نمی افتد. در واقعه دوم خرداد؛ با شکست اقتدارگرایان روبرو هستیم. مرحله اول واقعه دموکراتیک دوم خرداد با پیروزی خاتمی بر رقیب اقتدارگرای خود ( ناطق نوری ) محقق می شود. مرحله دوم این دوره با تقویت نهادهای دموکراتیک آغاز و در ادامه این مرحله اقدامات زیر انجام شد: ۱. تقویت جامعه مدنی: از طریق تقویت و گسترش جامعه مدنی سعی شد مشارکت توده ای به مشارکت مدنی تغییر داده شود. ۲. اجرای اصول مربوط به آزادی های سیاسی و اجتماعی افراد. ۳. گسترش فرهنگ سیاسی دموکراتیک. ۴. گسترش نسبی آزادی مطبوعات در جهت نقد حاکمیت. ۵. برگزاری انتخابات شوراهای شهر و روستا برای اولین بار بعد از واقعه انقلاب اسلامی. ۶. تلاش در جهت کاهش خصلت ایدئولوژیک نظام باناکید بر قانون گرایی در چارچوب قانون اساسی. ۷. کاهش سرکوب ساختاری. ۸. شکل گیری مجلس ششم به عنوان پیامد واقعه دوم خرداد. ۹. تشکیل هیئت نظارت بر اجرای قانون اساسی از طریق رئیس جمهور خاتمی ( همان، ۳۴). با وجود برقراری عناصری از شاخص های دموکراسی در مرحله دوم، در مرحله سوم تثبیت دموکراتیک اتفاق نمی افتد. عوامل متعددی در این مسئله نقش داشته اند. علل ساختاری و نقش مناسبات کنشگران سیاسی از عوامل مهم در این فرایند هستند. در این نوشتار به تاثیر و نقش فعال کنشگران سیاسی ( نخبگان اصلاح طلب درون حاکمیت ) پرداخته می شود. عواملی مانند برهم خوردن توازن قدرت، انسجام ساختاری و ارزشی میان نخبگان درون حاکمیت توانایی تبیین چرایی عدم تثبیت دموکراتیک بر اساس نقش و اهمیت نخبگان، را به ما می دهند.

در این دوره اقتدارگرایان از تمام نیروی خود جهت سرکوب اصلاح طلبان استفاده می کنند که در نتیجه توازن نخبگان درون حاکمیت به هم خورده و یکی از شرایط بازگشت اقتدار گرایی را فراهم کردند. به عنوان گواه وقایع زیر ارایه می شود: ۱. فعال شدن مجلس تشخیص مصلحت در عرصه قانون گذاری. ۲. ایجاد محدودیت بر حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی افراد مانند: توقیف روزنامه ها و مطبوعات مستقل و حبس روزنامه نگاران و نویسندگان و نیروهای سیاسی اصلاح طلب. ۳. تشدید اعمال نظارت استصوابی. ۴. دخالت در ترکیب مجلس هفتم از طریق حذف اصلاح طلبان درون حاکمیت ( همان ). جناح اقتدارگرا در پاسخ به شکست خود در انتخابات هفتم و هشتم ریاست جمهوری و مجلس ششم، از طریق نهاد شورای نگهبان محدودیت شدید انتخاباتی اعمال کرد. در این دوره شورای نگهبان از طریق اعمال نظارت استصوابی مانع حضور کاندیداهای جناح اصلاح طلب در انتخابات مجلس هفتم شد ( همان، ۱۹۹). اصلاح طلبان نیز در قبال این فشار

و سرکوب ها از ساختار منسجمی جهت مقابله برخوردار نبودند. به عبارت دیگر اگر چه جناح مخالف اصلاحات از سازمان یابی سیاسی مناسبی برخوردار بود و در نحوه برخورد با اصلاح طلبان نسبتاً سازمان یافته عمل می کرد؛ اما اصلاح طلبان به دلایلی مانند غافلگیر شدن اصلاح طلبان<sup>۵</sup>، ذهنیت های متفاوت<sup>۶</sup> و ضعف رهبری<sup>۷</sup> اصلاح طلبان از سازمان دهی سیاسی مناسب و به تبع آن استراتژی مناسب برخوردار نبودند ( سلیمی، ۱۳۸۴: ۶۳). ضعف سازمان دهی سیاسی اصلاح طلبان را بیش از همه در دولت، مطبوعات و پاره ای از احزاب سیاسی را می توان در حادثه کوی دانشگاه، قتل های زنجیره ای، تعطیلی روزنامه ها و انتخاب شوراها به روشنی دید ( روزنامه نشاط، ۱۳۷۸/۵/۷). عدم انسجام ارزشی در کنار دو عامل گفته شده توانستند شرایط عدم تثبیت دموکراتیک را فراهم کنند. در اثر این عوامل بود که میان اصلاح طلبان و افکار عمومی نیز فاصله افتاد و این امر تاثیر فزاینده ای در قدرت اقتدارگرایان در جهت مقابله با اصلاح طلبان را فراهم آورد. اما آنچه خود را به تدریج نشان داد، این بود که میان این دو عرصه یعنی افکار عمومی و اصلاح طلبان فاصله افتاد. علت آن بود که در اردوگاه اصلاح طلبان سیاست ورزی درستی صورت نمی پذیرفت ( بهابادی، ۱۳۸۵: ۸۹). سیاست ورزی ترکیب متوازی از ستیز و سازش است، در حالی که در میان اصلاح طلبان نه تقسیم کار درستی صورت گرفته بود و نه اساساً با این الگو، رفتارها صورت بندی شده بود ( سلیمی، ۱۳۸۴: ۶۳).

در دوران دوم خرداد، اصلاح طلبان در برداشت های فکری و اجرایی؛ یکسان فکر و عمل نکردند و به نوعی دچار تعارض شدند. به همین دلیل در نحوه برخورد با جناح مخالف اصلاحات استراتژی واحدی نداشتند. این مسئله به این دلیل احساس شد که بعدها کسانی که در فرایند انتخابات دوم خرداد و یا در واقع کسانی که در فرایند اصلاح طلبی قرار گرفته بودند، طیف های مختلفی بودند که برداشت ها و قرائت های یکسانی از موضوع اصلاحات و نحوه پیشبرد آن در جامعه نداشتند (همان، ۴) در چنین فضایی که نیروهایی با ذهنیت متفاوت حضور داشتند، آرایش و سازماندهی نیروها و اتخاذ استراتژی و تاکتیک ها در مقابل رقیب سازمان یافته با مشکل مواجه بود

---

<sup>۵</sup> - یعنی این که دوم خرداد پروژه ای سیاسی از قبل عملیاتی شده نبود، به همین دلیل تشکیلات، استراتژی و تاکتیک مناسب برای مقابله با جناح محافظه کار نداشت ( بهابادی، ۱۳۸۶: ۸۷).

<sup>۶</sup> - اصلاح طلبان از نیروهایی با ذهنیت های متفاوت تشکیل می شدند و این خود تاثیر مهمی در نحوه عملکرد و استراتژی آن ها داشت و آن ها را در چگونگی و نحوه برخورد با جناح محافظه کار دچار تضاد و به تبع آن بی برنامه گی می کرد (همان).

<sup>۷</sup> - یعنی می توان گفت اصلاحات فاقد رهبری بود. خاتمی هیچ گاه نخواست رهبر اصلاحات باشد، نماد اصلاحات بود. اما رهبر اصلاحات نبود. این مسئله را در برگزاری انتخابات مجلس هفتم برخلاف خواست طیف عظیمی از اصلاح گرایان به خوبی نشان داد ( همان).

( روزنامه شرق به نقل از سایت انقلاب اسلامی در هجرت ش ۵۸۹، از ۲۵ اسفند تا ۹ فروردین ).  
بنابراین و بر اساس شواهد ذکر شده سوال این پژوهش ارایه می گردد.  
چرا با وجود حضور نخبگان اصلاح طلب در حاکمیت در دوره اصلاحات، تثبیت دموکراسی  
رخ نداده است؟

**ضرورت و اهمیت پژوهش:** اینک صد و یک سال از صدور فرمان مشروطیت؛ اولین تلاش جدی ایرانیان برای دموکراتیک ساختن رژیم سیاسی؛ می گذرد و هنوز این تلاش تاریخی به مقصود و انجام نرسیده است. چه بسیار جان ها، عمرها و سرمایه ها در این راه گذارده شده و چه بسیار منابع مادی و انسانی که در این راه صرف شده اما جنبش دموکراسی خواهی به ثمر ننشسته است. جدا از اهمیت تاریخی، وجه دیگر اهمیت فرایند دموکراتیزاسیون را باید در ارزش و اهمیت خود دموکراسی جستجو کرد. به هر حال تجربه بشر تا امروز حاکی از آن است که کم ضررترین نوع حکومت همانا دموکراسی است. موضوع دموکراسی انگاره ای صرفا روشنفکرانه نیست که تنها به کار بحث آکادمیک بیاید؛ موضوع دموکراتیزاسیون موضوعی است که با گرانبهاترین ارزش های انسانی چون آزادی و عدالت مرتبط است و همین امر نیز برجستگی و اهمیت آن را مضاعف می سازد ( کدیور، ۱۳۸۶: ۱).  
در حقیقت در صورتی که بتوان در این حوزه دست به پژوهشی روشمند و علمی زد، این تحقیق فواید علمی و مفیدی خواهد داشت که بر زندگی سیاسی اجتماعی مردمان تاثیراتی مستقیم و مثبت خواهد نهاد. در باب ضرورت و اهمیت این پژوهش باید گفت؛ در جامعه امروزی ایران تحقیق درباره مسئله دموکراسی از ضرورت و اهمیت علمی و اجتماعی خاصی برخوردار است. مردم ایران در طول یک قرن اخیر هزینه های زیادی برای دستیابی به نظام سیاسی دموکراتیک پرداخت کرده اند اما راه هایی را که نخبگان سیاسی در گذار به دموکراسی تجربه کرده اند نه تنها منجر به نهادینه شدن رژیم دموکراتیک نشده؛ بلکه شکل جدیدی از اقتدارگرایی را باز تولید گردیده است. استقرار رژیم دموکراتیک نیازمند زمینه های اجتماعی و فرهنگی مناسب و ایجاد الگوهای مناسب میان کنشگران و نخبگان سیاسی است. مطالعه علمی این زمینه ها هم می تواند در انتخاب مناسب ترین الگوهای گذار به دموکراسی موثر باشد و هم در برقراری دموکراسی متناسب با ساختارهای اجتماعی - فرهنگی ایران سازگار باشد. اهمیت دوران مورد مطالعه ما در این است که با وقوع جنبش دوم خرداد با ورود برخی از نیروهای جدید به عرصه صورت بندی نخبگان حاکم، زمینه برای گذار ایران به دموکراسی فراهم شد ولی این گذار کامل نشد. بدین ترتیب به نظر می رسد تحقیق و تدوین رساله ای در باب این موضوع حایز اهمیت باشد و هدف این تحقیق؛ توصیف و تبیین نقش نخبگان در عدم تثبیت دموکراسی در ایران ( مطالعه موردی؛ دوران اصلاحات ) است.

## فصل دوم

### پیشینه تجربی و نظری تحقیق

در ابتدای این فصل به پیشینه تجربی تحقیق با رجوع به برخی از این پژوهش های مربوط به موضوع این نوشتار پرداخته می شود. رجوع به این پژوهش ها از دو جنبه ضروری است: الف- می تواند الهام بخش ما در تفکر نظری باشد ب- مانع از هم پوشانی و تکرار تحقیق می شوند. این تحقیقات با دو معیار تئوری و روش، مورد نقد قرار گرفته اند (ساعی، ۱۳۸۶: ۵۳).

الف) **پیشینه تجربی:** در پژوهشی تحت عنوان **موانع گذار ایران به دموکراسی در دوره ریاست جمهوری خاتمی (۱۳۷۶-۱۳۸۴)**، مهدی محمدنیا بهابادی، دانشگاه تربیت مدرس (۱۳۸۵) با استفاده از روش تاریخی-تحلیلی و با بهره گیری از نظریه هیگلی، فیلد و برتن به بررسی عوامل عدم گذار ایران به دموکراسی در دوران ریاست جمهوری سید محمد خاتمی پرداخته است. از نظر نویسندگان مذکور فرایند گذار به دموکراسی به معنای گذار از وضعیت نخبگان حاکم گسیخته و از هم پاشیده به وضعیت انسجام ساختاری و ارزشی می باشد. به عبارت دیگر فرایند گذار به دموکراسی مسیری را از رژیم واجد انسجام و یکپارچگی ایدئولوژیک به سوی رژیم گسیخته و از هم پاشیده و نهایتاً به سمت رژیم مبتنی بر انسجام ساختاری و ارزشی طی می کند.

بدین ترتیب و بر اساس چارچوب نظری مذکور؛ یعنی از حیث ساختاری و ارزشی؛ نخبگان حاکم پس از انقلاب اسلامی به چهار مرحله از تحول نظام سیاسی اشاره شده است: دوران اول از پیروزی انقلاب تا استیلای کامل حزب جمهوری اسلامی شاهد از هم گسیختگی ارزشی و ساختاری در نخبگان حاکم برآمده از انقلاب بود، گروه ها و احزاب سیاسی مختلف برخاسته از طبقه متوسط جدید، روشنفکران، روحانیون و بازاری ها با کمترین میزان انسجام ساختاری و ارزشی صحنه سیاست را در آن سال ها اشغال کرده بودند. آن چه در آن دوران اتفاق افتاد گذار از صورت بندی نخبگان گسیخته به صورت بندی نخبگان حاکم منسجم از حیث ایدئولوژیک بود، این وضعیت تا سال ۱۳۷۶ کم و بیش ادامه یافت. بنابراین دوران دوم از ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۶ دوران انسجام ساختاری و ایدئولوژیک نخبگان حاکم بود، از همین رو هیچگونه فرصتی برای گذار مورد نظر وجود نداشت. اما در دوران سوم که با انتخابات خرداد ۱۳۷۶ آغاز شد و تا پایان ریاست جمهوری خاتمی ادامه داشت، با ورود احزاب و گروه های سیاسی متعلق به جناح های مختلف روحانیت و نیز طبقه متوسط جدید و احزاب و سازمان های نوحاسته از درون آن به صورت بندی نخبگان حاکم با تاکید برگفتمان دموکراتیک جامعه مدنی صورت بندی نخبگان حاکم در نظام جمهوری اسلامی، انسجام ساختاری و

ایدئولوژیک خودش را از دست داد و از پایین ترین درجه انسجام ساختاری و ایدئولوژیک برخوردار گردید. به عبارت دیگر بر اساس نظریه مذکور زمینه برای گذار به دموکراسی از طریق شیوه سازش میان اجزاء نخبگان حاکم فراهم گردید، ولی گذار مورد نظر اتفاق نیفتاد ( بهابادی، ۲۰۲:۱۳۸۶). سوال اصلی بهابادی در آن پژوهش این است که چرا علی رغم فراهم شدن زمینه برای گذار ایران به دموکراسی در دوران خاتمی بر اساس خط سازش این گذار اتفاق نیفتاد. او فرض پژوهش خود را بر اساس چارچوب نظری مورد نظرش این گونه قرار داده است که شرایط گذار به دموکراسی در صورت بندی نخبگان حاکم و نظام سیاسی در دوران اصلاحات وجود نداشته است. این شرایط عبارت بودند از: ۱- منازعه تاریخی مستمر اما بی نتیجه میان اجزای تشکیل دهنده طبقه حاکمه به نحوی که منجر به غلبه یک جناح بر جناح دیگر نشود ۲- سازمان یابی سیاسی جناح های مختلف ۳- آزادی عمل جناح های مختلف از فشار توده ای بر ضد مصالحه ۴- وقوع بحران بی سابقه که موجب تشدید تضادها گردد ( همان، ۴). در ارتباط با شرط فرض اول؛ فرض او این است که علی رغم این که درگیری مستمری میان اجزاء نخبگان حاکم در دوران اصلاحات وجود داشته اما جناح محافظه کار در نهایت به دلیل ساختار قدرت در نظام جمهوری اسلامی و آسیب پذیری اصلاح طلبان توانست بر جناح اصلاح طلب غلبه کند ( همان، ۴۰).

در ارتباط با ساختار قدرت در نظام جمهوری اسلامی نتیجه به دست آمده این بود که علی رغم این که نوعی از هم گسیختگی در صورت بندی نخبگان حاکم بوجود آمد و برخی از مراجع اقتدار مانند ریاست جمهوری، شوراها و مجلس به دست برخی از گروه های جدید و طرفدار دموکراسی افتاد، اما ساختار قدرت به گونه ای بود که در آن این نیروها و نهادهای دموکراتیک محاط به قدرت نبودند و توسط آن کنترل می شدند. به عبارت دیگر در دوران دوم خرداد ساختار قدرت جمهوری اسلامی نوعی شبه دموکراسی بود. شبه دموکراسی فرایندی است که در آن گرچه برخی نیروهای جدید برخی از مراجع اقتدار نظام سیاسی را تصرف می کنند، اما قدرت اصلی در اختیار آریستوکراسی سنتی است. بنابراین می بینیم که علی رغم حضور نیروهای اصلاح طلب در صورت بندی نخبگان حاکم و تاکید آن ها بر گذار به دموکراسی در این صورت بندی توازن قدرت وجود نداشت. در چنین فضایی دو جناح در مقابل همدیگر جبهه گیری کردند که جناح راست با توجه به این که قدرت برتر بود، توانست ابتکار عمل را در دست گیرد و بر اصلاح طلبان غلبه کند ( همان، ۲۰۵). در این شرایط عامل دیگری که به غلبه جناح محافظه کار بر اصلاح طلبان کمک کرد و باعث ضعف اصلاح طلبان در برخورد با ساختار قدرت شد، آسیب هایی بود که اصلاح طلبان به آن دچار بودند. از قبیل ضعف در سازماندهی، استراتژی و تاکتیک و نبود رابطه هماهنگ میان نخبگان و پایگاه های

اجتماعی آن‌ها، به طوری که نخبگان اصلاح طلب در بالا بدون توجه به نقش توده‌ها در چانه زنی به سازش می‌اندیشیدند (همان، ۲۰۶). در ارتباط با شرط دوم، دو جناح باید از سازمان یابی سیاسی مناسبی برخوردار باشند. در دوران دوم خرداد علی‌رغم این که جناح محافظه‌کار از سازمان یابی سیاسی مناسبی برخوردار بود و در برخورد با اصلاح طلبان سازمان یافته عمل می‌کرد. اصلاح طلبان به دلایل زیر از سازماندهی سیاسی مناسبی برخوردار نبودند. ۱- غافلگیر شدن اصلاح طلبان در پیروزی انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۲- ۱۳۷۶ اذہنیت‌های متفاوت اصلاح طلبان ۳- ضعف رهبری اصلاح طلبان ۴- تداوم غلبه محافظه‌کاران بر اصلاح طلبان (همان، ۹۵).

در ارتباط با شرط سوم، دو جناح از فشارهای توده‌ای ضد مصالحه از استقلال عمل لازم برخوردار باشند، اما در دوران دوم خرداد به این نتیجه رسیدیم که علی‌رغم این که با مسلط شدن گفتمان دموکراتیک جامعه مدنی در عرصه عمومی نوعی گذار از جامعه توده‌ای به جامعه مدنی در حال شکل‌گیری بود، اما هنوز دو جناح از فشارهای توده‌ای استقلال عمل لازم را نداشتند. بدین ترتیب که از یک سو علی‌رغم این که مبانی جامعه توده‌ای و بسیج توده‌ای تضعیف گردید اما هنوز میزانی از بسیج توده‌ای و عدم بی‌طرفی ایدئولوژیک جناح محافظه‌کار و تقسیم افراد به خودی و غیر خودی به عنوان نماینده گفتمان سنت‌گرای ایدئولوژیک در متن نظام جمهوری اسلامی باقی ماند و از سوی دیگر گرچه اصلاح طلبان به دنبال این بودند که با ایجاد تقویت نهادهای مدنی، ضعف و اختلال ارتباط نهادی بین مردم و حکومت را از بین ببرند و بر استقلال عمل نخبگان از توده‌ها بیفزایند، اما به دلایلی از جمله ویژگی توده‌ای جنبش دوم خرداد و ضعف نهادهای مدنی نتوانستند این اقدام را انجام دهند. در میان اصلاح‌گرایان فضا به گونه‌ای بود که در بالا به طور افراطی به سازش و در پایین، بین توده‌ها به فشار برای تغییرات بیشتر می‌اندیشیدند. همین امر باعث شد که توده‌ها به انفعال و سیاست زدگی کشیده شوند که این امر خود را در انتخابات دور دوم شورای شهر نشان داد (همان، ۲۰۷).

در ارتباط با شرط چهارم، باید گفت که در دوران دوم خرداد چه در عرصه حیات سیاسی داخلی و چه عرصه حیات سیاسی خارجی، بحرانی که موجودیت کل اجزاء نخبگان حاکم را به خطر بیاندازد بوجود نیامد. بحران‌هایی که خاتمی در هر ۹ روز یکبار با آن مواجه بود به خاطر درگیری میان اجزاء نخبگان حاکم بوجود می‌آمد نه به دلیل درگیری با مجموع نخبگان حاکم، در نتیجه باید گفت با بررسی شرایط گذار به دموکراسی بر اساس چارچوب نظری مذکور متوجه می‌شویم که شرایط گذار به دموکراسی در دوران خاتمی با توجه به میزان قدرت هر یک از دو جناح، ابزارهای قدرتشان، میزان

سازماندهی سیاسی هر کدام از آن‌ها و میزان استقلال عمل آن‌ها از توده‌ها و نبود بحران واقعی که مجموع اجزاء نخبگان حاکم را تهدید کند، وجود نداشته است (همان، ۲۰۸).

بهبادی سعی نموده که تصویری جامع از شرایط عدم گذار به دموکراسی در دوران اصلاحات را ارائه دهد و به شایستگی از عهده این کار برآمده است. گرچه الگوی خود را تنها در قالب یک تئوری بیان می‌کند اما توانایی تبیین فرضیات خود را در چارچوب نظری مورد نظر را داشته است. عنوان این کار، این احساس را انتقال می‌دهد که ما با خواندنش به تمامی موانع عدم گذار به دموکراسی در این دوره دست می‌یابیم، این در حالی است که تنها تاکید بر نقش نخبگان شده و از مابقی علل چشم پوشی شده است. گرچه هر از گاهی نویسنده به دلایلی دیگر چنگ زده است. ضمن این که شرایطی را که او در صدد تبیین آن برآمده تنها شرایط گذار به دموکراسی نبوده، بلکه شرایط سازش و مصالحه بین نخبگان هستند. بهبودی با بسط موضوعش به شرایط قبل از انتخابات نیز توانسته شناخت ما را از عوامل شکل‌گیری دوم خرداد افزایش دهد. حجم زیاد مطالب گاهی ما را از موضوع اصلی دور می‌نماید. شاید اگر بهبودی می‌توانست مطالبش را منسجم‌تر بیان کند، می‌توانست پژوهشش را بهتر ارائه دهد.

علی‌ساعی در کتاب *دموکراتیزاسیون در ایران (۱۳۸۶)*، نشر آگه به تحلیل یکی از مهم‌ترین وقایع زندگی ایرانیان یعنی دموکراتیزاسیون می‌پردازد. او با تشریح فرایند دموکراتیزاسیون در قالب چهار واقعه دموکراتیک مراحل گذار و عدم تحکیم دموکراسی در ایران را بررسی می‌کند و نتیجه می‌گیرد که تلاش ایرانیان در دستیابی به نظام سیاسی مبتنی بر ساختارهای دموکراتیک با موفقیت کامل همراه نبوده، چراکه دموکراسی هنوز صفت نظام سیاسی ایران نشده است. او وجود جامعه مدنی نهادینه شده را در تغییر الگوی مناسبات کنشگران سیاسی می‌داند و اشاره دارد به این که در ایران هر گاه محافظه‌کاران درون حاکمیت، کنشگران سیاسی مخالف (رادیکال‌ها، آزادی‌خواهان یا اصلاح‌طلبان) را سرکوب کرده‌اند، میانگین دموکراتیزاسیون پایین آمده است. او بر اساس یافته‌های تحقیق خود داوری می‌کند تا زمانی که میان محافظه‌کاران و مخالفان رابطه نامتقارن برقرار باشد، امکان گسست در دموکراتیزاسیون و بازتولید یا باز تثبیت اقتدارگرایی نیز وجود دارد. او در باب الگوی مناسبات رهبران نهادهای مدنی می‌گوید، استراتژی مسالمت‌آمیز با پایه‌های معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی دموکراسی سازگارتر است. مذاکره، سازش و مصالحه دموکراتیک از عناصر کلیدی در استراتژی مسالمت‌آمیز هستند. بنابراین از میان سه نوع فرایند گذار به دموکراسی (۱. گذار فروپاشی ۲. گذار جابه‌جایی ۳. گذار تغییر شکل) شاید مناسب‌ترین گذار در ایران گذار تغییر شکل باشد (ساعی، ۲۱۵:۱۳۸۶). این نوع گذار به دو دلیل بر دو گذار دیگر ترجیح دارد. گذار فروپاشی مستلزم

آن است که محافظه کاران درون حاکمیت بر اصلاح طلبان غلبه داشته و مخالفان نظام سیاسی نیز نیرومند تر از حاکمیت باشند. در این جا نیروهای عمل کننده مخالفان هستند. در ایران فعلی مخالفان نظام سیاسی نیرومند تر از حاکمیت نیستند. علاوه بر آن، در گذار فروپاشی استراتژی، گذار خشونت آمیز است. در این نوع گذار ممکن است اقتدار گرایی جدید بازتولید شود. گذار جابجایی زمانی رخ می دهد که میان نخبگان درون حاکمیت و مخالفان (نیروهای جامعه مدنی) موازنه قدرت برقرار باشد (همان). در این شرایط هر دو جناح شاهد بحران شده، تن به سازش و مذاکره می دهند. در این جا نیروهای عمل کننده نخبگان درون نظام و مخالفان است. در حال حاضر این نوع مناسبات در ایران صادق نیست. در گذار تغییر شکل شرط لازم، ظهور اصلاح طلبان در درون نظام است، در این جا نیروهای عمل کننده اصلاح طلبان درون حاکمیت هستند. در ایران اصلاح طلبان درون حاکمیت ظهور کرده اند، بنابراین به نظر می رسد شرایط برای گذار تغییر شکل مساعد تر باشد (همان، ۲۱۶).

ساعی سعی نموده نظریه های ساختاری را با نظریه های کنش محور تلفیق کند. فرضیه اصلی او آن است که « اگر مدرنیزاسیون رخ دهد آن گاه با شرط وجود جامعه مدنی توسعه یافته و الگوی مناسبات غیرسرموگراییانه میان کنشگران سیاسی، میزان دموکراتیزاسیون افزایش می یابد»، وی فرضیه اش را بر چهار واقعه مشروطیت، نهضت ملی، انقلاب اسلامی و دوم خرداد به آزمون گذاشته و سعی نموده این فرضیه را کمی نماید. ضعف ساعی در طرح مسئله اوست، او مدعی است که در انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران به دموکراسی گذار نموده که مدعایی نادرست است، که نه تنها با هیچ یک از نظریه های پرداخته شده در باب ایران نمی خواند، بلکه با آمارهای خانه آزادی نیز به هیچ وجه مطابقت نمی کند. دو نقص او، شاخص دموکراتیزاسیون اوست که بر مبنای سنجش کلی مشارکت و رقابت در انتخابات سنجیده، چرا که در ایران این دو شاخص دموکراتیک نبوده است. او رقابت و مشارکت را براساس انتخابات سنجیده، در حالی که نهادهای انتخاباتی در ایران درصد اندکی از قدرت را دارا هستند و بسیاری از نهادهای عالی دولت انتصابی و انتخابات آزاد در آن ها راهی ندارد، در نتیجه رقابتی نیز بر سر آن صورت نمی گیرد. از سوی دیگر شاخص های خانه آزادی در همین سال نیز که به صورت کیفی سنجیده می شود، موید غیر دموکراتیک بودن رژیم در این دوره اند. این امر در مقایسه شاخص هایش برای سال های مختلف مشخص است. شاخص رقابت او برای انتخابات مجالس اول تا ۵ به ترتیب این گونه است: ۲۰/۳۷، ۲۶/۴۳، ۵۵/۴۲، ۵۳/۵۳، ۸۴/۵۰ (همان، ۱۸۳). بر خلاف این شاخص ها چنان که شواهد تاریخی حاکی است، انتخابات مجلس اول آزادترین انتخابات مجالس شورا در تاریخ جمهوری اسلامی بوده است؛ که در آن گروه هایی مانند سازمان مجاهدین خلق، سازمان چریک های فدایی نیز از نامزدهایی حمایت کردند، اما شاخص های



مذکور مثلاً حاکی از آن است که انتخابات مجلس چهارم از مجلس اول رقابتی تر بوده است (کدیور، ۱۳۸۶: ۱۰۴). در باب متغیر سوم، یعنی الگوی مناسبات غیرسرکوبگرایانه بین کنشگران نیز باید گفت نویسنده در این موضع دقت لازم را ننموده، ۱- این که چنین تغییری چگونه از ادبیات گذار برداشت می شود قابل پرسش است. در واقع ارتباط چندانی بین این متغیر و ادبیات گذار به چشم نمی خورد. ۲- سرکوب عمدتاً عملی است که از سوی حکومت اتفاق می افتد. اگر نویسنده در پی سنجش میزان سرکوب بود، می بایست به طور صریح از میزان سرکوب گری حکومت سخن می راند و الا کنشگران دیگر مانند نخبگان اپوزسیون یا جنبش های اجتماعی اصولاً قدرت سرکوب چندانی ندارند و نسبت دادن مناسبات سرکوبگرانه به ایشان چندان معنادار نیست. مهم ترین مشکل این نوع متغیر بندی آن است که عدم سرکوب خود جزئی از تعریف دموکراسی است (همان، ۱۰۷). ساعی می گوید: «میان الگوی مناسبات کنشگران سیاسی و دموکراتیزاسیون در ایران رابطه وجود دارد به گونه ای که هرگاه الگوی مناسبات سرکوبگرانه باشد، میزان دموکراتیزاسیون کاهش پیدا می کند» (ساعی، ۱۳۸۶: ۷۶) بدیهی است که سرکوب بازیگران سیاسی از مشارکت در رقابت می کاهد و موجب نقصان دموکراسی می گردد. در نظر گرفتن عدم سرکوب به عنوان یک متغیر مستقل و بیان این فرضیه که عدم سرکوب موجب ارتقای دموکراتیزاسیون می شود همانند آن است که مثلاً شاخص مشارکت را متغیر مستقل بگیریم و سپس این گونه طرح فرضیه کنیم که افزایش رقابت موجب افزایش دموکراتیزاسیون می شود. متغیری را می توان در جای متغیر مستقل نشان داد که از لحاظ منطقی و تعریفی رابطه ای خاص با متغیر وابسته ندانسته باشد، در حالی که عدم سرکوب بنا به تعریف خود ساعی نیز جزء دموکراسی است و نشان دادن آن در جای متغیر مستقل اشکال روش شناسانه فاحشی دارد. ساعی چندان در تحلیل رهیافت ساختارگرا با رهیافت گذار موفق نبوده و بحثی کارکرد گرایانه دارد (کدیور، ۱۳۸۶: ۱۰۷).

از مهم ترین پژوهش های انجام شده در باب عدم گذار به دموکراسی در ایران نوشتار محققانه حسین بشیریه تحت عنوان **گذار به دموکراسی** (۱۳۸۴)، نشر نگاه معاصر است. رهیافت بشیریه، رهیافتی کاملاً نخبه گرا است، حسین بشیریه در کتاب گذار به دموکراسی می نویسد: این باور رایج که دموکراسی در نتیجه عواملی چون رشد اقتصادی، توسعه و بالا رفتن سطح سواد به وجود می آید، در سال های اخیر به نقد کشیده شده است. به نوشته او در تئوری های جدید ترکیب هیات حاکمه، وزن نیروهای اقتدارگرا و تحول خواه در این هیات، چگونگی تعامل این نیروها با یکدیگر و مسایلی از این قبیل نقش زیادی در گذار به دموکراسی در یک نظام سیاسی دارد. بر این اساس از نظر او اگر چه زمینه گذار ایران به دموکراسی در دوم خرداد ۱۳۷۶ به وجود آمد اما به دلیل ساختار قدرت در

نظام جمهوری اسلامی این گذار کامل نشد ( بشیریه، ۱۳۸۴:۳۳۷). او برای تحلیل مورد ایران از بخشی از نظریه فیلد، هیگلی و برتن استفاده می کند. بر این اساس سازش و توافق بین نخبگان شرط گذار به دموکراسی است و این سازش در برخی شرایط تاریخی خاص به این قرار حاصل می شود. ۱- منازعه تاریخی مستمر اما بی نتیجه میان اجزای تشکیل دهنده طبقه حاکمه به نحوی که منجر به غلبه یک جناح بر جناح دیگر نشود ۲- سازمان یابی سیاسی جناح های مختلف ۳- آزادی عمل جناح های مختلف از فشار توده ای بر ضد مصالحه ۴- وقوع بحران بی سابقه که موجب تشدید تضادها گردد ( همان، ۹۵). نویسنده سپس به شرایط ایران اشاره کرده این شرایط را بر ایران تطبیق می دهد: ۱- امکانات ساختاری و حقوقی غلبه یک بخش از نخبگان حاکم بر بخش های دیگر تداوم یافت و در طی سال های اصلاحات زمینه های قوت یابی نیروهای رقیب از طریق اقداماتی چون کنترل مطبوعات، جلوگیری از گسترش جنبش دانشجویی و غیره اساساً تضعیف شد و آخرین نشانه های غلبه را در انتخابات مجلس هفتم می توان به وضوح دید. ۲- این که سازمان دهی اجزاء مختلف تشکیل دهنده نخبگان حاکم که به دلیل تداوم غلبه بخشی بر بخش های دیگر کامل نشد و گرچه برخی احزاب فعال و سازمان یافته شدند اما مبانی توده ای و اجتماعی آن ها تضعیف گردید. ۳- این که در شرایط تداوم میزانی از بسیج توده ای در متن نظام ایدئولوژیک جمهوری اسلامی استقلال عمل مورد نظر دست کم از لحاظ ایدئولوژیک تکمیل نشد و سرانجام ۴- این که گرچه حیات سیاسی داخلی و عرصه روابط خارجی کشور همواره بحران خیز بوده اما به دلایلی این بحران ها به اوج نرسید و تاثیر تعیین کننده در ایجاد سازش میان اجزاء نخبگان حاکم باقی نگذاشت ( بشیریه، ۱۳۸۷:۹۷).

در بررسی و نقد بحث مذکور به چند نکته می توان اشاره کرد: ۱- شرایط مذکور شرایط گذار به دموکراسی نیستند، بلکه شرایط حصول سازش بین نخبگان اند و بین این دو امر می بایست تمایز قایل شد. از نظر هیگلی و برتن سازش نخبگان پیش شرط حصول دموکراسی های باثبات است اما نبود آن ها به معنی امتناع گذار به دموکراسی نیست. حتی از نظر این نویسندگان نخبه گرا بدون حصول سازش بین نخبگان گذار به دموکراسی ممکن اما بی ثبات است. با این حال در ایران گذار به دموکراسی به هیچ وجه رخ نداد، چه به دموکراسی باثبات چه دموکراسی بی ثبات و این امر را با تکیه به این چارچوب نخبه گرا نمی توان توضیح داد. به نظر نمی رسد که شرایط چهارگانه شرایط ضروری برای گذار به دموکراسی باشند. به عنوان نمونه ذکر شد که در گذارهای اروپای شرقی که اتفاقاً گذارهای موفق نیز بودند، مثل لهستان یا چک و اسلواکی فشار توده ای بسیار بالا بود. از سوی دیگر، برخلاف شرط چهارم گذارهای نمونه و موفق چون گذار اسپانیا و برزیل فارغ از هرگونه

بحران بین المللی شدید روی دادند. گذشته از این ها برخی ایرادات کلی نیز به چارچوب نظری بشیریه می توان وارد کرد، ایرادات عامی که از سوی نظریه های دهه های ۱۹۹۰<sup>۱</sup> به بعد به کل ادبیات نخبه گرا واقع شده است. مثلا بشیریه توجه مجزایی به رژیم سیاسی نمی کند یا فقدان کنش گران غیر نخبه در فضای سیاسی ایران را متغیری مهم ارزیابی نمی نماید ( کدیور، ۱۳۸۶: ۱۰۱-۱۰۰).

حسین سلیمی در کتاب **کالبد شکافی ذهنیت اصلاح گرایان** ( ۱۳۸۴ )، انتشارات گام نو، عامل اصلی عدم گذار به دموکراسی را ذهنیت اصلاح گرایان می داند. از نظر او دوم خرداد یک پروژه سیاسی طرح شده برای دگرگون کردن جمهوری اسلامی و یا تهی ساختن آن نبود. نخبگانی که به عنوان نزدیک ترین افراد به خاتمی نقش آفرینی کردند، هیچ یک احتمال پیروزی خاتمی را نمی دادند. آن ها تنها به دنبال ترویج اندیشه های جدید و قرائت های نوین خود و همچنین تشکلی سیاسی برای بازتاباندن این اندیشه ها به کانون قدرت بودند ( سلیمی، ۱۳۸۴: ۳۳۵ ). آنان اصلاحات را مترادف با خود نمی دانند، بلکه آن را یک نیاز اجتماعی تلقی می کنند که سرنوشت آن با این گروه از نخبگان گره نخورده، لذا ممکن است این گروه به بن بست های سیاسی جدی برخورد داشته باشند، اما جریان اصلاحات مسیر رو به تکاملش را طی خواهد کرد ( همان، ۳۴۳ ). نکته قابل ذکر این موضوع است که سران اصلاح طلب معتقدند نخبگان اصلاح طلب برای پیشبرد اهداف سیاسی خود در درون روابط قدرت به بن بست رسیده اند. اما نقطه تفاوت و اختلاف در این است که بیشتر افراد جریان اصلاحات را محدود به نخبگان اصلاح گرا نکرده و حساب جداگانه ای برای آن باز می کنند. بنابراین تقریبا همگی معتقدند که نخبگان اصلاح گرا با موانعی جدی و عبور ناپذیر در درون نظام مواجه شده اند، اما این موانع فروریختنی است و جریان اصلاحات ادامه دار خواهد بود ( همان ).

سوال اساسی که سلیمی در تمامی مصاحبه ها به دنبال پاسخ به آن می باشد این است که چه عناصری ذهنیت اصلاح طلبان را تشکیل می داده ؟ و نگاه آنان به تحولاتی که پشت سر گذارده اند چیست؟ سلیمی در جایی می گوید به دنبال تایید و یا تکذیب و نقد آراء اصلاح طلبان نیست بلکه هدفش فقط گردآوری منبعی برای مطالعه، نقد و تحلیل مخالفان، موافقان و یا تحلیل گران بی طرف اصلاحات است ( همان، ۳۷ ). این در حالی است که در قسمت پایانی سعی داشته به تحلیل محتوای مصاحبه ها پرداخته و بر اساس هفت معیاری که در طی مصاحبه ها به آن دست یافته به کالبد شناسی

---

<sup>۱</sup> - وقوع گذارهای جدید در اروپای شرقی و شوروی، آفریقا و جنوب شرقی آسیا موجب گردید که تحولاتی در ادبیات گذار به دموکراسی به وقوع بپیوندند و در کنار توجه به نقش نخبگان به عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دیگری نیز توجه شود و باعث بوجود آمدن چارچوب های تحلیلی نوینی شد که بر اساس آن هم موارد قبلی و هم موارد جدید تبیین گردیدند.

ذهنیت اصلاح طلبان پردازد. سلیمی نتوانسته میان فرض پژوهش خود و یافته های تحلیلش رابطه برقرار نماید، چرا که فرضیه اش بسیار نامفهوم است. وی می گوید « در این تحقیق فرض بر این است که گروهی از نزدیکان و همفکران سید محمد خاتمی که مدت ها قبل از مسئله ریاست جمهوری گرد او جمع شده بودند و اندیشه ها و مفاهیمی جدید که بعدها به گفتمان دوم خرداد یا اصلاحات بدل شد را به بحث و جدل گذاشته و سخن سیاسی جدیدی برای عرضه به جامعه شکل دادند، می توانند نماینده این تحول بزرگ محسوب می شوند. این گروه به دلیل پایگاه اقتصادی، خانوادگی و اجتماعی محدودشان نتوانستند بخش های عمده ای از قدرت را حتی پس از پیروزی کاندیدای خود در انتخابات ریاست جمهوری در دست گیرند، ولی کسانی بودند که بیشترین نزدیکی فکری را سید محمد خاتمی داشته و به گونه ای از سوی جامعه نیز به عنوان نخبگان اصلی روند اصلاحات شناخته می شوند » ( همان، ۴ ). متن این مصاحبه ها می تواند سندی برای وقایع تاریخی باشد که دوم خرداد و جریان اصلاحات را پدید آورد. ضعف این کار عدم ارایه یک نظریه و تحلیل علمی حوادث دوم خرداد و پس از آن بوده، ضمن این که سلیمی تمام تلاش خود را بکار برده تا بتواند توصیفی شایسته از حوادث دوم خرداد جهت تحلیل های نظری بعدی ارایه دهد. آنچه در این مصاحبه ها بیان شده گوشه های ناپیدایی از تحولات سیاسی است که یکی از مهمترین بخش های تاریخ ایران را بازگو می کند، هدف این مجموعه نه ارایه یک تحلیل و جهت گیری مشخص، بلکه گردآوری برخی داده ها برای بررسی های علمی دیگر است. البته گفته ها و مواضع بیان شده تا حدودی می تواند بیانگر اندیشه، مواضع و وضعیت ذهنی این افراد باشد و سلیمی تلاش کرده با تحلیل ابتدایی و مقدماتی محتوای سخنان آنان به برداشت روشن تری از ذهنیت، اندیشه ها و مواضع آن ها دست یابد. هر چند خط سیری که در این تحلیل نشان داده می شود در کلام آن ها به صراحت تبیین شده، اما او نتوانسته به دسته بندی مفاهیم مندرج در کلام آن ها جهت سنجش و تحلیلی روشن جهت شناخت آنچه او کالبد شکافی ذهنیت اصلاح طلبان می گوید دست یابد.

#### **روند دموکراتیزاسیون در دوره اصلاحات ( ۱۳۸۴-۱۳۷۶ ) عنوان پایان نامه کارشناسی ارشد**

محمد علی کدیور است که در آبان ۱۳۸۶ از دانشگاه تهران دفاع کرده است. کدیور این گونه پایان نامه خود را آغاز می کند: « با انتخاب غیرمنتظره سید محمد خاتمی به ریاست جمهوری ایران که طی انتخابات ریاست جمهوری شعارهایی چون جامعه مدنی، حاکمیت قانون، آزادی و... را مطرح کرده بود، دوره ای از آزادسازی<sup>۹</sup> در ایران آغاز گردید. با باز شدن فضای سیاسی و پر رنگ شدن ارزش

---

<sup>۹</sup> - liberalization